

مسئولیت حکومت اسلامی در آموزش و پرورش رسمی

حجة الاسلام والمسلمین محمد سرروش*

چکیده

این مقاله به بررسی مسئولیت حکومت اسلامی در آموزش و پرورش رسمی پرداخته و روش تحقیق مورد استفاده در این مقاله روش اجتهادی رایج در فقه شیعی است. نویسنده در این مقاله موضوع را از زوایای مختلف تبیین، و آرا و نظرات گوناگون در این زمینه را مطرح و نقد کرده و در پایان، نظر خود را ارائه کرده است.

این مقاله نشان می‌دهد که درباره نقش حکومت اسلامی در آموزش و پرورش رسمی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند تعلیم و تربیت اصالتاً وظیفه والدین است و حکومت اسلامی تنها در حد ضرورت و برای پرکردن خلأها و جبران کاستی‌ها دخالت می‌کند و برخی دیگر معتقدند این مسئولیت به عهده حکومت است و والدین موظفند با دولت همکاری کنند. مبنای نظریه اول بخشی از نصوص دینی است که بر وظیفه والدین در تربیت فرزندان تأکید دارد و مبنای نظریه دوم نصوصی است که حکومت اسلامی را عهده‌دار نقش تربیت مردم می‌داند. نویسنده دیدگاه دیگری ارائه کرده است که در آن با تأکید بر فطری بودن حق آموزش و پرورش، تأثیر تحولات اجتماعی و فرهنگی بر چند و چون این حق پذیرفته شده است. در این دیدگاه آموزش و پرورش علاوه بر یک «حق شخصی»، به عنوان یک «ضرورت اجتماعی» نیز تلقی شده است. بر این اساس حکومت اسلامی، در قبال آموزش و پرورش و براساس مبانی فقهی، یکی از «واجبات نظامیه» به شمار آمده، که نظام زندگی انسان‌ها، بدان وابسته است.

واژه‌های کلیدی

آموزش و پرورش رسمی، والدین، واجبات نظامیه، حکومت اسلامی، حقوق فطری، مصلحت جامعه.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

مقدمه

نقش حکومت در تعلیم و تربیت از مسائل کهنی است که در طول تاریخ، متفکران را به خود مشغول ساخته است و پیشینه آن را در آثار حکمای یونان مانند افلاطون و ارسطو می‌توان سراغ گرفت. ولی با تشکیل دولت مدرن و تعریفی که از اهداف آن ارائه گردید، دولت در قبال حق تعلیم و تربیت شهروندان و فراهم آوردن زمینه‌های استیفای این حق، مسئول شناخته شد؛ افزون بر آن دولت‌ها نیز برای موفقیت بیشتر و بهتر در صحنه‌های رقابت اجتماعی و اقتصادی و دستیابی به توسعه فرهنگی و مادی، ناچار بودند که بیشترین امکانات خود را برای توسعه کمی و کیفی آموزش و پرورش به کار گیرند.

با استقرار حکومت اسلامی در ایران، این مسئله که در گذشته برای متفکران اسلامی، یک مسئله صرفاً نظری تلقی می‌شد و مانند بسیاری از مسائل دیگر دور از واقعیت به حساب می‌آمد، وصفی کاملاً متفاوت پیدا کرد و به‌خصوص اندیشمندان حوزه تعلیم و تربیت را به تأمل جدی وادار نمود. آنان ناچار بودند که با روشن کردن اهداف و مسئولیت‌های نهاد آموزش و پرورش، به تبیین و ارائه دیدگاه اسلام درباره «نقش حکومت» و «نقش خانواده» پرداخته و حوزه دخالت هریک را مشخص نمایند؛ چرا که با تبیین این مبانی، امکان تهیه تدوین «قوانین مربوطه» امکان‌پذیر بود.

در اینجا نمی‌توان به بررسی تجربه سه دهه تلاش علمی جمهوری اسلامی پرداخته و درباره میزان موفقیت آن داوری کرد، ولی به هر حال می‌توان گفت که مسئله «نقش حکومت اسلامی در نهاد آموزش و پرورش» همچنان یک مسئله مهم تلقی می‌شود و تلاش‌های گذشته، ما را از ادامه کندوکاو در این باره بی‌نیاز نمی‌سازد. این مقاله با «رویکرد فقهی»، به بررسی موضوع پرداخته است.

تبیین موضوع

تعلیم و تربیت در هر جامعه‌ای، حیطه‌های مختلفی دارد و عوامل متعددی در آن نقش‌آفرینی می‌کنند؛ مثلاً در جامعه ما، وزارت ارشاد - به دلیل دخالتی که در فعالیت‌های رسانه‌ای و هنری دارد - حوزه‌های علمیه - به دلیل فعالیت‌های فرهنگی

روحانیون - صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی و دانشگاه‌ها، در شکل‌گیری تعلیم و تربیت مردم مؤثرند. ولی این‌گونه فعالیت‌ها حتی اگر از سوی حکومت هم پیگیری شود و در حیطه وظایف وی هم تعریف شود، «تعلیم و تربیت رسمی» نامیده نمی‌شود. تعلیم و تربیت رسمی، تعلیم و تربیتی «نهادینده» است که دارای سطح‌بندی‌های زمان‌دار بوده و از سلسله‌مراتب خاص برخوردار است، براساس یک برنامه درسی مشخص، و در مکان ویژه‌ای مانند مدرسه انجام می‌گیرد. نهاد «آموزش و پرورش» در کشور، متولی چنین تعلیم و تربیت است؛ از این‌رو، فرایند متعارف یادگیری که در خلال مراودات روزانه و به‌وسیله بهره‌گیری از رسانه‌ها و یا فضای اجتماعی، و یا در کانون‌ها و مساجد صورت می‌گیرد، تعلیم و تربیت غیررسمی است.

آموزش و پرورش رسمی با چند مؤلفه شناخته می‌شود:

- برای مقطع سنی خاص برنامه‌ریزی و طراحی می‌شود؛ مثلاً ۷ سال تا ۱۸ سال.

- در زمان و مکان خاص اجرا می‌شود؛ مثلاً در مدرسه در ساعات خاص.

- دارای برنامه خاص است که توسط سازمان آموزش و پرورش ارائه می‌شود.

- اشخاص خاص برای اجرای آن به عنوان معلم، تعیین می‌شوند.

از میان سؤالات مختلفی که درباره آموزش و پرورش رسمی مطرح است، این سؤال که چنین وظیفه‌ای بر عهده کیست و دولت در این زمینه چه مسئولیتی دارد، از اهمیت خاصی برخوردار است. این اهمیت ناشی از آن است که نوع دخالت دولت و میزان آن، بر بسیاری از دیگر مسائل آموزش و پرورش تأثیر می‌گذارد و نه تنها مسائلی از قبیل: برنامه درسی، گزینش معلمان، هزینه‌های آموزشی، ورود به حریم خصوصی دانش‌آموزان و بسیاری مسائل دیگر در سازمان آموزش و پرورش، بر مبنای آن پاسخ می‌یابد، بلکه مسائل بیرونی آن، چون قلمرو مسئولیت خانواده در آموزش و پرورش کودکان نیز براساس آن پاسخ داده می‌شود.

از سوی دیگر در زمینه نقش «حکومت اسلامی» در آموزش و پرورش رسمی، از

چند جهت، قابل بررسی است:

اول: آیا اسلامی بودن حکومت، در اصل «ضرورت» آموزش و پرورش رسمی،

تأثیری دارد؟ این ضرورت، در یک دولت اسلامی، با یک دولت غیراسلامی، وضع متفاوتی پیدا می‌کند؟

دوم: حکومت اسلامی در «اهداف» آموزش و پرورش رسمی، چه تأثیری دارد؟ و آیا با اسلامی شدن دولت، تغییر و دگرگونی در اهداف این نهاد به وجود می‌آورد؟ سوم: اسلامی بودن حکومت، بر «محتوای» تعلیم و تربیت رسمی چه تأثیری دارد و چگونه آن را دستخوش تغییر قرار می‌دهد.

چهارم: اسلامی بودن حکومت بر «افراد لازم‌التعلیم» چه تأثیری داشته، و آیا همه شهروندان، بدون هیچ‌گونه تفاوت و تبعیض، از امکانات آموزش و پرورش رسمی برخوردار می‌شوند؟

پنجم: اسلامی بودن حکومت چه تأثیری در «گزینش» معلم داشته و احتمالاً چه محدودیت‌هایی در به‌کارگیری معلمان و فعالیت‌های آموزشی آنان دارد؟ از میان پرسش‌های پنج‌گانه فوق، این مقاله ناظر به سه پرسش نخست است و بدون آنکه به شکل مستقل و جداگانه به پاسخ هر یک از آنها پردازد؛ در قالب ارائه یک دیدگاه کلی، خواننده را برای پاسخ به آن سؤالات، کمک می‌کند.

بررسی و نقد آرای مختلف

در زمینه مسئولیت حکومت اسلامی در آموزش و پرورش، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که در میان آنها، دو نظریه از اهمیت بیشتری برخوردار است که به بررسی آن می‌پردازیم: نظریه‌ای که تعلیم و تربیت را اصالتاً وظیفه والدین می‌داند، و دخالت دولت را صرفاً در حد موارد ضرورت و در جهت پرکردن خلاءها تلقی می‌کند، و نظریه‌ای که تعلیم و تربیت را اصالتاً وظیفه حکومت دانسته و مسئولیت والدین را در حد نظارت و همکاری، و در موارد خلأ اقدامات حکومت، دخالت و اجرا می‌داند.

الف) نظریه مسئولیت والدین

در این نظریه از یک سو بر مسئولیت والدین بر تعلیم و تربیت کودکان «تأکید» می‌شود

و از سوی دیگر، مسئولیت مستقیم دولت در این باره «نفی» می‌شود. جنبه اثباتی این نظریه، مستند به نصوصی است که مسئولیت تربیت فرزند را متوجه پدر می‌داند؛ مانند آنکه امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «حق الوالد علی الولد أن یُحسّن ادبه؛ حق فرزند بر پدر این است که او را نیکو ادب کند» (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹). علاوه بر این، گفته شده که سیره ائمه معصومین(ع) در تربیت فرزندان، نشان از ضرورت نقش تربیتی خانواده دارد (صادق زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۷)، استدلال‌کننده از این نصوص استفاده می‌کند که «مسئولیت مستقیمی دربارهٔ تعلیم و تربیت متوجه دولت اسلامی نیست، هرچند از ادله دیگر می‌توان استفاده کرد که دولت اسلامی، لازم است دارای جهت‌گیری تربیتی بوده، وظایف عام تربیتی را انجام دهد (همان، ص ۴۵ و ۴۶).

نظریه فوق، در بررسی انتقادی براساس موازین استنباط فقهی، با اشکالات متعددی روبروست:

اول: مفاد ادله مورد استناد، محدود به «ادب» و تربیت می‌شود و مسئولیت پدر در «تربیت فرزند» ملازمه‌ای با مسئولیت وی در «تعلیم فرزند» ندارد. در رساله الحقوق امام سجاد(ع) نیز در حالی که از «حسن ادب» به عنوان یکی از وظایف پدر نسبت به فرزند یاد شده است، نامی از «تعلیم و آموزش» دیده نمی‌شود: «و انک مسئول عمّا ولیته من حسن الادب والدلالة علی ربه» (حرانی، ۱۳۵۵، ص ۲۶۳).

دوم: به فرض در نصوص فوق «ادب» شامل «تعلیم و آموزش» نیز باشد، ولی نمی‌توان از آنها «لزوم و وجوب» را استفاده کرد، زیرا در ردیف این حق، از حقوق دیگری نیز نام برده شده است که واجب نیست؛ مثلاً آموزش تیراندازی و شنا نیز از حقوق فرزند، و اطاعت در همه موارد - به جز معصیت خدا - از حقوق پدر نام برده شده است، در حالی که فقها این موارد را «حق واجب» تلقی می‌کنند.

- حق الوالد علی الولد أن یطیعه فی کل شیء الا فی معصیته الله و حق الولد علی الوالد أن یحسّن اسمه و یحسن ادبه و یعلّمه القرآن (نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹).

- حق الولد علی والده اذا کان ذکراً ان یستفره امه، و یستحسن اسمه و یعلّمه کتاب الله و یطهره و یعلّمه السباحه (کلینی، ۱۳۵۰، ج ۶، ص ۴۹).

بر این اساس نمی‌توان از این روایات استفاده کند که تربیت «حق قابل بازخواست و موجب تکلیف» بر عهده پدر است (صادق‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۶). فقها حتی از این ادله، «لزوم تعلیم قرآن» به فرزند را هم استفاده نکرده‌اند و درباره «تعلیم احکام شرعی» هم هرچند عده‌ای فتوی به «وجوب» داده‌اند (عاملی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۰؛ حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۱۸ و اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۷۲۰)؛ ولی برخی صرفاً آن را «مستحب» یا «راجح» دانسته‌اند: «ینبغی عی الأب تعلیم اولاد، الاحکام الشریعه والوظایف الدینیّه من الواجبات والمحرّمات» (خویی، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۲۶۴ و عاملی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۹۴).

سوم: در این نظریه، توجهی قابل قبول برای ردّ ادله‌ای که تعلیم و تربیت را از مسئولیت‌های حکومت اسلامی، و از حقوق مردم می‌شمارد، ارائه نشده است؛ مثلاً امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ... وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا؛ حق شما بر من... و شما را آموزش دهم تا نادان و بی‌سواد نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴).

گفته شده که به اقتضای «جمع بین ادله»، مسئولیت مستقیمی در این باره متوجه دولت اسلامی نیست؛ ولی توضیح نداده‌اند که چرا از نصوص مربوط به والدین، «مسئولیت مستقیم والدین» برداشت می‌شود اما از نصوص مربوط به حاکمان، «مسئولیت مستقیم دولتمران» برداشت نمی‌شود؟ در صورتی که شاهدی برای این تغییر ارائه نشود، چنین نظریه‌ای برای جمع بین ادله، «جمع تبرعی» تلقی می‌شود و مردود است.

(ب) نظریه مسئولیت حکومت

در این نظریه تعلیم و تربیت، بالاصالة وظیفه حکومت اسلامی تلقی می‌شود، و نقش والدین و خانواده، ثانوی و بالتبع به حساب می‌آید. مبنای نظری این دیدگاه، تغییر خاص است که از اهداف حکومت اسلامی ارائه می‌گردد و براساس آن، تشکیل حکومت اسلامی، مبتنی بر یک «فلسفه تربیتی» است و غایات دیگر حکومت اسلامی، از آثار و نتایج این غایت است: «در بررسی آیات قرآن کریم معلوم می‌شود که آموزش و پرورش بخشی از مأموریت‌های دولت اسلامی نیست بلکه بنیاد آن است. «هدایت» فلسفه حکومت

دینی است و هدف از تأسیس دولت اسلامی، «تربیت مردم» است... تشکیل حکومت بخشی از برنامه جامع دین برای هدایت مردم است و از این رو، حکومت اسلامی به جز تربیت هدفی ندارد و هر آنچه به منزله اهداف حکومت تلقی می‌شود، نظیر اجرای احکام الهی و برپایی عدالت، همه نسبت به تربیت وسیله هستند» (علم‌الهدی).

در این نظریه، برای سازگاری بین مسئولیت تربیتی دولت و مسئولیت تربیتی والدین که در نصوص فراوان دینی مورد تأکید قرار گرفته است، چنین گفته شده است: «مردم موظفند پیامبر را در سامان‌دهی زندگی اجتماعی، رهبری جنبش‌ها، تشکیل حکومت، رهبری جامعه، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و مدیریت اجتماع بر خود ترجیح دهند، و پیامبر برای ادامه راهی که گشوده است به انتصاب امامان معصوم به‌طور خاص و علمای فقیه در دین به‌طور عام می‌پردازد؛ در نتیجه مرجعیت اجتماعی و اولویت پیامبر به جانشینان آن حضرت سرایت می‌کند و دولت اسلامی، از این مرجعیت و اولویت برخوردار می‌شود. براین اساس دولت اسلامی در تعلیم و تربیت بر خانواده اولویت دارد و در هدف‌گذاری، سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، اجرا، ارزشیابی و اصلاح آموزش و پرورش، مسئولیت اصلی با دولت اسلامی است؛ ولی خانواده نیز که باید نسبت به تکلیف‌های تربیتی خود پاسخگو باشد، نمی‌تواند نسبت به اهداف، برنامه‌ها و اقدامات تربیتی، بی‌توجه باشد، بلکه لازم است بر عملکرد دولت بر حسب قانون امر به معروف، نظارت کند» (همان).

اساسی‌ترین مشکل این نظریه این است که مفهوم هدایت و تربیت - آن هم با محتوای دینی آن - با مفهوم آموزش و پرورش - در تلقی امروزی از آن - یکسان و مترادف شمرده شده است. آیا می‌توان ادعا کرد کسانی که امروز در مدرسه فیزیک و شیمی می‌خوانند و یا با برخی مهارت‌های زندگی آشنا می‌شوند، نسبت به کسانی که دیروز زندگی می‌کرده‌اند و از این دانش‌ها بی‌خبر بوده‌اند، «هدایت‌یافته‌تر» و به خدا نزدیک‌ترند! آیا طرفداران این نظریه بر این باورند که آموزش و پرورش صرفاً نسبت به «هدایت و تربیت» مسئولیت دارد، و آموزش علوم بشری، خارج از قلمرو مسئولیت آن است؟ و یا فراگیری علوم بشری همچون «ممکن است» در هدایت انسان‌ها «تأثیر»

داشته باشد، پس باید توسط دولت «برنامه‌ریزی و اجرا» شود، یعنی مسئولیت برنامه‌ریزی و اجرای «همه امور فردی و اجتماعی»، چون «ممکن است» در هدایت و تربیت مؤثر باشد، بر عهده دولت اسلامی است؟!

غفلت دیگری که در این نظریه پردازی رخ داده، این است که «هدایت و تربیت» یک «تکلیف» برای حاکم اسلامی تلقی شده است، درحالی‌که هدایت، یک «غایت» است و حق شخص پیامبر هم نسبت به تحقق این غایت، «مسئولیت و تکلیفی» ندارد. در آیات متعددی از قرآن، به صراحت، این مسئولیت از رسول خدا سلب شده است: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ» (بقره، آیه ۲۷۲). رسالت پیامبر، عرضه و تبیین دین خداست و نقش آن حضرت در هدایت مردم، در همین قلمرو، قابل تفسیر است (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ج ۲، ص ۳۹۸). و البته از این مسئولیت، نمی‌توان نتیجه گرفت که در زمینه تعلیم و تربیت، همه مراحل از «برنامه‌ریزی» تا «اجرا» بر عهده او قرار گرفته است. البته پیامبر به عنوان حاکم اسلامی، «مسئولیت اجرایی» هم بر عهده دارد، ولی این مسئولیت اجرایی نه در قلمرو هدایت، بلکه در قلمرو وظایف مشخص است که بر عهده او نهاده شده است؛ از قبیل: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً» (توبه، آیه ۱۰۵).

اشکال دیگر این نظریه آن است که برای جمع بین ادله «ولایت حاکم و شمول آن نسبت به تربیت کودکان» با ادله «ولایت ولی بر طفل و وظیفه پدر در تربیت فرزند» گفته شده که تربیت «وظیفه اصلی» حکومت، و نقش والدین در «حد نظارت» است؛ درحالی‌که این‌گونه جمع، به لحاظ صناعت فقهی، غیرقابل قبول است، زیرا نسبت ادله ولایت پدر، به ادله ولایت حاکم، خاص و عام است و با وجود ولایت پدر، نوبت به ولایت حاکم نمی‌رسد، فقها در باب ولایت بر نکاح صغیره، به این نکته تصریح کرده‌اند. افزون بر این، حتی اگر چنین ولایتی برای حاکم هم وجود داشته باشد، به معنی نفی «ولایت» پدر و فروکاستن آن به «نظارت» نیست، بلکه به معنی «تقدم» ولایت حاکم در موارد «تزام» است؛ یعنی پدر، متکفل تربیت طفل است و مسئولیت تربیت بالا‌صالة بر عهده اوست، ولی در شرایطی که او وظیفه‌اش را به درستی انجام نمی‌دهد و از نظر حاکم اسلامی، مصلحت طفل تأمین نمی‌گردد، حاکم مجاز به دخالت می‌شود.

کسانی که از تصدی‌گری دولت در آموزش و پرورش دفاع می‌کنند، استدلال‌های دیگری نیز ارائه کرده‌اند:

اول: چون فقهای جامع‌الشرایط، همه اختیارات و مسئولیت‌های رسول خدا را دارا هستند، لذا مسئولیت تعلیم کتاب و حکمت نیز که از وظایف پیامبر است (ر.ک: بقره، آیه ۱۲۹) بر عهده آنهاست.

در این استدلال، بین وظایف رسول خدا، به عنوان «پیامبر» و وظایف وی به عنوان «حاکم اسلامی» خلط شده است و گمان رفته است که آنچه در قلمرو بخش اول نیز می‌باشد، به فقها منتقل شده است؛ درحالی‌که آنچه در حیطة نبوت و رسالت پیامبر است، بر عهده فقها قرار نمی‌گیرد و آنها فقط امانت‌دار شوؤن امامت و رهبری آن حضرت می‌باشند. پس ابتدا باید وظایف امامت را از نبوت تفکیک کرد.

دوم: یکی از وظایف دولت اسلامی، امر به معروف است، و چون «آموزش و پرورش» یکی از مصادیق معروف شمرده می‌شود؛ لذا مسئولیت آن بر عهده دولت اسلامی است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۳۵۳).

در این استدلال هم مناقشات متعددی وجود دارد:

الف) امر به معروف در جایی واجب است که معروف از «واجبات» باشد و نسبت به مستحبات، امر به معروف واجب نیست، آیا فراگیری دروس که در نظام آموزش متوسطه ارائه می‌شود؛ از قبیل فیزیک، شیمی و زبان خارجه، از واجبات است؟

ب) امر به معروف و نهی از منکر از واجبات کفائیه است، یعنی در صورتی که مکلفان وظیفه خود را انجام ندهند، باید آنها را امر به معروف کرد؛ پس ابتداءً و اصالةً دولت در این باره وظیفه‌ای ندارد، و باید خانواده‌ها و افراد را برای تعلیم و تربیت، آزاد گذاشته تا وظایف خود را مستقیماً انجام دهند و تنها در مواردی که کاستی و خللی وجود دارد، دولت مجاز به دخالت می‌باشد.

ج) بسیاری از کسانی که تحت پوشش تعلیمات اجباری قرار می‌گیرند؛ مانند دانش‌آموزان ابتدایی، «مکلف» نیستند، و چون تکلیف و وظیفه‌ای ندارند و در سن تکلیف نیستند، از امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آنها، موردی ندارد.

نظریه مسئولیت مشترک

در برابر دو نظریه‌ای که یکی بر «مسئولیت خانواده» و دیگری بر «مسئولیت حکومت» تأکید می‌کند، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که تعلیم و تربیت را در «قلمرو مشترک» خانواده و حکومت دانسته و مشارکت هر دو را لازم می‌شمارد. به نظر می‌رسد که نظریه مسئولیت مشترک به مبانی اسلامی سازگاری بیشتری دارد و نمی‌توان به استناد تکلیف یک نهاد، مسئولیت را از نهاد دیگر سلب کرد. البته در نظریه مختاری که این مقاله ارائه می‌کند از مسئولیت «مشترک» و «متمایز» دولت و خانواده دفاع می‌شود. این نظریه، بر مقدمات زیر مبتنی است:

الف) آموزش و پرورش، ریشه در «حقوق فطری» انسان دارد و بشر به اقتضای طبیعت خویش، از این «حق» برخوردار است. حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که در نظام آفرینش، موجودات به سوی کمالاتی که استعداد آنها در وجودشان نهفته است، گرایش دارند و «علم» یکی از این کمالات است. متفکرین اسلامی که از این زاویه به مسئله نگاه کرده‌اند، گفته‌اند: «العلم کله کمال للنفس» و از این منظر بین پزشکی، ریاضی و موسیقی با علوم دینی تفاوتی ندیده‌اند، هرچند که از نظر «ارزش» و «ضرورت» بین علوم مختلف تفاوت وجود دارد (نراقی، ۱۳۱۷ق، ج ۱، ص ۹۴).

به هر حال از آن جهت که هر «استعداد طبیعی» مبنای یک «حق طبیعی» است، چون استعداد آموزش و پرورش در انسان وجود دارد، همین استعداد برای او حقی را ایجاد می‌کند. به تعبیر شهید مطهری: «هر استعداد طبیعی یک سند طبیعی برای یک حق به‌شمار می‌آید؛ مثلاً فرزندان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارند. اما بچه‌گوسفند چنین حقی ندارد. چرا؟ برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن در فرزند انسان هست اما در گوسفند نیست. دستگاه خلقت این سند طلب‌کاری را در او قرار داده است. همچنین است حق فکر کردن، رأی دادن و اراده آزاد داشتن (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱۹، ص ۱۵۸).

بر این اساس، برای اثبات حق تعلیم و تربیت کودکان، نباید خود را به نصوص دینی و متون نقلی، محدود کنیم و در اثر مناقشه در سند یا دلالت آنها، درباره این حق اساسی، تردیدی به خود راه دهیم. این شیوه، با روش فقهای شیعه که برای ادله عقلیه

نیز مانند ادله نقلیه اعتبار قائلند، ناسازگار است. نمی‌توان انکار کرد بخشی از مشکلاتی که برای نویسندگان و پژوهشگران مسلمان در ارائه دیدگاه اسلام درباره آموزش و پرورش رخ داده، از این محدودیت ناشی شده است.

ب) حق تعلیم و تربیت؛ از جمله حقوقی است که شرایط اجتماعی و فرهنگی، در کیفیت استیفای آن تأثیر جدی دارد. رفاه مردم و عمران بلاد نیز از مسئولیت‌های حکومت، حضانت و بهداشت از مسئولیت‌های والدین است که با تغییر شرایط اجتماعی و پیشرفت دانش بشر، کاملاً توسعه پیدا کرده است و چه بسا آنچه دیروز رفاه و عمران تلقی می‌شده است، برای انسان امروز چنان وضعی، عُسرت و عقب‌افتادگی به حساب آید. در جوامع امروزی که بهداشت توسعه پیدا کرده است، اگر والدین از امکانات بهداشتی جامعه، برای حفظ سلامت کودک خود استفاده نکنند و مثلاً او را در برابر بیماری‌هایی از قبیل سرخک و آبله واکسینه نمایند، به وظیفه خود در مراقبت و نگهداری از طفل عمل نکرده‌اند؛ درحالی که در گذشته، در اثر نبودن امکانات، هرگز چنین انتظاری از والدین نمی‌رفته است. در باب حق تعلیم و تربیت نیز پیشرفت جوامع بشری، زمینه‌های جدیدی از پرورش علمی و روحی را فراهم آورده و این حق را گسترش داده است که اگر دولت یا والدین در استفاده و به‌کارگیری این امکانات نوین کوتاهی کنند، در ادای حق کودک کوتاهی کرده‌اند و حتی می‌توان آن را «اضرار به فرزند» به حساب آورد که در قرآن از آن نهی شده است: «لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ» (بقره، آیه ۲۳۳)، از این آیه استفاده می‌شود که با رعایت حقوق کودک، باید از آسیب رسیدن به وی جلوگیری کرد و هرچه که موجب اضرار به وی باشد، حرام است (رشیدرضا، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۶).

ج) آموزش و پرورش، علاوه بر آنکه «حق فرد» است، یک «ضرورت اجتماعی» نیز می‌باشد؛ از نظر فردی، آموزش و پرورش به این‌گونه اهداف توجه دارد:

۱. پرورش فردی که بتواند از نیروی فکر و خلاقیت‌های درونی خود استفاده کرده و بر اوضاع زندگی خویش مسلط شود.

۲. پرورش فردی که بتواند با جامعه سازگاری داشته و محدودیت‌های خود را در تعامل با دیگران تشخیص دهد (دان هیل، ۱۳۳۹، ص ۱۲).

از این نظر آموزش و پرورش می‌خواهد دانش‌آموزان را برای یک «زندگی خوب»

آماده کند و البته دستیابی به این گونه زندگی، نیاز به دو گونه معلومات دارد که یکی ضروری و دیگری انتخابی است. معلومات ضروری شرط لازم برای خوب زندگی کردن همه افراد است و معلومات اختیاری، دانش‌ها و مهارت‌هایی است که هر کس براساس انتخاب خود برمی‌گزیند و زندگی و معاش خود را بر آن قرار می‌دهد (امیرهوشمند، ۱۳۴۲، ص ۲۷۸)، آموزش و پرورش ارائه‌کننده این معلومات است.

ولی از سوی دیگر، آموزش و پرورش، پایه و اساس توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه است؛ زیرا هرگونه توسعه، ریشه در توسعه «نیروی انسانی» دارد که در آموزش و پرورش و آموزش عالی اتفاق می‌افتد و هرچه پوشش تعلیم و تربیت رسمی در جامعه‌ای محدودتر و ناقص‌تر، و یا سطحی‌تر باشد، آن جامعه فرصت کمتری برای پیشرفت علمی، رفاه اقتصادی، و رقابت سیاسی در اختیار دارد، مثلاً اندیشمندان غربی معتقدند که میان سطح تحصیلاتی که اشخاص در جامعه کسب می‌کنند و قابلیت آن جامعه برای حفظ نظام دموکراتیک حکومت، نوعی همبستگی وجود دارد (لیسپت، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۱).

همچنین برای پیشرفت «صنعتی» و یا «بهداشتی»، و یا «دفاعی» داشتن یک سازمان فعال و موفق آموزش و پرورش، «شرط لازم» و ضروری تلقی می‌شود؛ از این‌رو، دولت‌هایی که در صحنه رقابت‌های بین‌المللی، درصدد حفظ جایگاه خود و یا ارتقاء آن هستند، بیشترین اهتمام را به توسعه کمی و کیفی آموزش و پرورش داشته و بذریه پیشرفت و توسعه را فقط در این سرزمین، قابل رشد و نمو می‌دانند (آقازاده، ۱۳۷۹، ص ۲۲۲). در میان فقهای شیعه، حضرت امام خمینی (ره)، بیش از دیگران تعلیم و تربیت را از زاویه مورد توجه قرار داده است. در نگاه ایشان، آموزش و پرورش یکی از اهداف حکومت است که مانند حفظ نظم و امنیت، عقل، ضرورت آن را درک می‌کند و تشکیل حکومت را برای دستیابی به آن لازم می‌شمارد، و با وجود این درک عقلی، نیازی به نص شرعی در این‌باره وجود ندارد، هرچند که نصوص شرعی نیز به ما رسیده است: «فان لزوم الحكومة بسط العدالة والتعليم والتربية وحفظ النظم و سدّ الثغور من اوضح احكام العقول من غير فرق بين عصر و عصر و لع ذلك فقد دلّ عليه الدليل الشرعي ايضاً» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۲۰).

د) دولت اسلامی، چه به لحاظ مسئولیت در حمایت از «حقوق افراد» و چه به لحاظ مسئولیت در تأمین «نیازهای جامعه»، در مقابل آموزش و پرورش، مسئول است. البته نقش دولت اسلامی، در این دو زمینه متفاوت است. از جنبه نخست، دولت وظیفه حمایت و پشتیبانی دارد و در شرایطی که خانواده، با برنامه صحیح خود، متصدی تعلیم و تربیت می‌شود، مستقیماً وظیفه‌ای متوجه دولت نیست. هرچند در مواردی که امکانات کافی در اختیار افراد قرار ندارد، دولت موظف است که شرایط لازم را برای آنان فراهم آورد و از حقوق آنان حمایت کند. از این نظر، تعلیم و تربیت، مانند ازدواج است که هرچند مسئولیت مستقیم آن بر عهده دولت نیست، ولی دولت موظف است که در برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری خود، زمینه برخورداری از این حقوق را فراهم آورده و با در اختیار قرار دادن امکانات خود، شرایط مناسب را برای همه افراد جامعه مهیا سازد، ولی دولت از جنبه دوم، مسئولیت مستقیم داشته و موظف است برای «مصلحت جامعه»، و با تأسیس نهاد آموزش و پرورش، بنیادهای لازم برای ارتقای اجتماع را فراهم کند. مانند «امنیت» که اساسی‌ترین ضرورتی است که وجود حکومت را توجیه می‌کند و در شرایط کنونی، تأمین امنیت، بدون برخورداری از پشتوانه‌ای علمی و در اختیار داشتن فناوری‌های مدرن، امکان‌پذیر نیست. اگر دیروز، تعداد بیشتر سربازان و قوای نظامی، عامل تعیین‌کننده در برابر تهدیدات خارجی تلقی می‌شد، امروزه این نقش تعیین‌کننده به ابزارهایی داده شده است که محصول پیشرفت تکنولوژی است و اگر دیروز با «اشخاصی» که مأموریت جاسوس دشمنان را انجام می‌دادند مقابله صورت می‌گرفت؛ امروز کور کردن کانال‌های اطلاعاتی بیگانگان، نیازمند برخورداری از پیشرفته‌ترین فناوری‌هاست. علاوه بر امنیت انجام، مسئولیت‌های دیگر دولت در زمینه اقتصاد و فرهنگ نیز در گروی دانش روز است و روشن است که پایه‌های علم و دانش جامعه، در فضای دبستان و دبیرستان استقرار و استحکام پیدا می‌کند و اگر نهال‌های دانش‌اندوزی که در آموزش و پرورش غربی می‌شود، از امکانات لازم برای رشد و نمو برخوردار نشوند، قطعاً نمی‌توان به شیوه‌های آنها در مراحل آینده امید داشت. در متون دینی نیز تأکید شده است که کودک پس از یک دوره هفت ساله در آغاز زندگی، باید تحت پوشش آموزش قرار گیرد:

«الغلام يلعب سبع سنين و يتعلم الكتاب سبع سنين و يتعلم الحلال والحرام سبع سنين» (کلینی، ۱۳۵۰، ج ۶، ص ۴۶) و امیرالمؤمنین توصیه فرمودند که انسان‌ها آنچه را که در دوره کمال خود نیاز دارند، باید در دوره نوجوانی و جوانی فرا گیرند: «اولی الاشیاء ان يتعلمها الاحداث الاشیاء التي اذا صاروا رجالاً جوالیها» (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۷، ج ۲۰، ص ۳۳۳).

اینک جوامع مختلف بشری، با هر مکتب و عقیده، آینده خود را در گروی آموزش و پرورش می‌دانند، مثلاً کسانی که دغدغه دموکراسی دارند معتقدند که از مدرسه باید افراد را با چنین شیوه‌ای پرورش داد: «به منظور تربیت افراد برای شیوه زندگی دموکرات‌منشانه، نخست باید ذخائر معنوی و فکری جامعه را با تأمین تعلیم و تربیت درخور برای همه بیرون کشیم، به گونه‌ای که هیچ قریحه و استعدادی به در نرود» (کاستل، ۱۳۶۷، ص ۲۷۳).

ه) علاوه بر نکته اخیر که نشان می‌دهد آموزش و پرورش را صرفاً به عنوان یک «حق فردی» نباید تلقی کرد و براساس آن، نمی‌توان فقط خانواده را مسئول آن دانست، استدلال‌های دیگری نیز وجود دارد که دخالت دولت را ضروری می‌داند. از آن جمله اینکه، تعلیم و تربیت «خانواده‌محور»، شخصیت فرزند را در جهت «فردیت» پرورش داده و با توجه بیشتر به انگیزه‌های شخص و منافع فردی، او را از تعلق خاطر آرمان‌های والای انسانی دور می‌سازد. با این تربیت، رابطه فرد و جامعه، به حداقل کاهش می‌یابد و در نتیجه سازگاری با محیط و دیگران، دشوار می‌گردد. کانت که برتری تربیت دولتی بر تربیت خانوادگی دفاع می‌کند، بر این عقیده است که: «نه فقط از نظر توسعه قابلیت‌ها، بلکه علاوه بر آن از لحاظ آماده شدن برای وظایف شهروندی، روی هم رفته تعلیم و تربیت دولتی بهتر است، تربیت خانوادگی اکثراً، نه فقط نقایص خانوادگی را ترویج می‌کند، بلکه متمایل به یافتن آن در نسل جدید است» (کانت، ۱۳۶۸، ص ۱۶).

کانت می‌گوید فرزند ثروتمندان و اشراف‌زادگان، در اثر نفوذ تربیت خانوادگی، دیرتر این نکته را فرا می‌گیرند که چگونه در جامعه با دیگران تعامل کرده و محدودیت‌هایی را که از رعایت حقوق دیگران پدید می‌آید را بپذیرند.

اگر بپذیریم که خودخواهی و خودپرستی ریشه در طبیعت انسان دارد، و اگر قبول کنیم که در بسیاری از خانواده‌ها این گرایش به شکل معقول و مهار شده، درنیامده

است،^۱ باید قبول کنیم که تعلیم و تربیت را به خواست و سلیقه خانواده نمی‌توان واگذار نمود. به‌خصوص که اگر به تنوع قومی، فرهنگی و مذهبی، خانواده‌ها در یک جامعه توجه کنیم، آثار مخرب این واگذاری بیشتر روشن می‌شود. مثلاً در جامعه ایران اقوام مختلفی از ترک، کُرد، لُرد، بلوچ، عرب، ترکمن و غیره وجود دارد و ممکن است در میان برخی از آنها، گرایش‌های قومی وجود داشته باشد؛ در این صورت سپردن تعلیم و تربیت به خانواده‌ها، پیامدی جز در هم شکستن وحدت ملی و از بین رفتن انسجام ملت ندارد. این تنوع و تکثر، از نظر مذهبی نیز در جامعه ایرانی وجود دارد که اگر نقش دولت در نهاد آموزش و پرورش وجود نداشته باشد، اختلافات فرهنگی و مذهبی، به تضاد و درگیری خواهد انجامید؛ از این رو، حتی در نظام‌های سیاسی لیبرال دموکراسی که برای خانواده سهم بیشتری در تعلیم و تربیت فرزندان خود می‌پذیرند، دولت‌ها حاضر نیستند از حق خود در سیاست‌گذاری برای آموزش و پرورش، عقب‌نشینی کنند، زیرا این عقب‌نشینی را مستلزم بحران اجتماعی، فرهنگی و حتی امنیتی می‌دانند. مثلاً در انگلستان که وزارت آموزش و پرورش، نه صاحب مدرسه‌ای است و نه معلمی را به شغل معلمی منصوب می‌کند و انجمن‌های محلی از بیشترین اختیارات برخوردارند؛ در عین حال، حکومت مرکزی تعیین خط مشی کلی و سیاست کلی امور آموزش و تربیتی را برعهده دارد (پورمقدس، ۱۳۵۶، ص ۹۱ و توما، ۱۳۷۴، ص ۲۸).

همچنین حکومت مرکزی موظف است که این امور را پیگیری کند:

- آیا وسائل و تجهیزات آموزشی در حد استاندارد و به اندازه کافی در نواحی وجود دارد؟
- آیا مدارس بر اساس ضوابط و معیارهای قانونی ساخته شده است؟
- آیا شهریه‌ای که از دانش‌آموزان دریافت می‌گردد و خدماتی که مدرسه ارائه می‌دهد، متناسب و مطلوب است؟ (آقازاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۳).

۱. نمی‌توان انکار کرد که در خانواده‌هایی که آرمان‌های بلند انسانی بر تربیت فرزندان سایه می‌افکند، کودکان از سنین خردسالی با همان ارزش‌ها پرورش می‌یابند. نمونه‌ای از این تربیت، در کلام امام علی(ع) دیده می‌شود که به فرزندش فرمود: «یا بنی اجعل نفسک میزاناً فیما بینک و بین غیر فأحب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لها ولا تظلم کما لا تحب ان تظلم و...» (نهج البلاغه، نامه ۳۱) ولی آیا در تربیت همه خانواده‌ها «حق‌طلبی» بر «منفعت‌جویی» تقدم می‌یابد؟

یکی دیگر از ضرورت‌هایی که ورود دولت به آموزش و پرورش را موجه می‌سازد؛ وجود تفاوت‌ها و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی در خانواده‌هاست که نتیجه آن «تبعیض» در برخورداری از امکانات آموزشی است. وقتی که آموزش و پرورش فرزندان را بر عهده والدین فقیر و محروم آنها قرار می‌دهیم، یعنی می‌پذیریم که عده‌ای از فرزندان حق تعلیم و تربیت «ندارند!» و متقابلاً وقتی آموزش و پرورش را فرصتی برای فرزندان خانواده‌های مرفه می‌دانیم، یعنی تعلیم و تربیت، حقی است که از امتیازات طبقاتی ناشی می‌شود. مشکل تبعیض در برخورداری از آموزش و پرورش، صرفاً یک معضل باستانی نیست، بلکه هنوز هم حتی در کشورهای پیشرفته، کمیّت و کیفیت تحصیلات، تابعی از وضعیت اجتماعی و اقتصادی افراد است. برحسب گزارش یونسکو «در ایالات متحده آمریکا جماعت‌های بسیار فقیر و اقلیت‌های نژادی هنوز هم از تسهیلات و از کیفیت آموزشی دیگر افراد جامعه برخوردار نیستند، و در همه‌جا نابرابری امکانات آموزشی به عنوان یکی از مسائل جدی و تحمّل‌نشدنی احساس می‌شود» (توما، ۱۳۷۴، ص ۳۳).

براساس پژوهش‌های آماری که صورت گرفته است: «در دنیای سرمایه‌داری، فرزندان خانواده‌های طبقه متوسط و بالا، از امتیاز دسترسی به بهترین مدارس و دانشگاه‌ها برخوردارند و پس از آن، با پست‌های مدیریت در دستگاه دولت و جامعه ترقی می‌کنند، این وضعیت در کشورهای در حال رشد، با هر ایدئولوژی که باشند صحت دارد...» (کومبز، ۱۳۷۳، ص ۳۱۴).

طبیعی است دولت‌هایی که عدالت را از آرمان‌ها و اهداف خود می‌دانند، نمی‌توانند نسبت به این نابرابری‌های ظالمانه بی‌تفاوت بوده و مسئولیت خویش در فراهم آوردن شرایط و امکانات عادلانه برای آموزش و پرورش را نادیده انگارند.

و) آموزش و پرورش، موضوعی است که مانند هر موضوع دیگر، باید از سوی فقیه، «حکم» آن استنباط و ارائه شود تا معلوم شود که واجب است یا مستحب؟ عینی است یا کفایی؟ و... ولی با توجه به تغییراتی که در موضوع اتفاق می‌افتد و به دلیل تحولات اجتماعی، چه بسا موضوع حکم، دگرگون می‌شود؛ از این رو، ممکن است حکم

جدیدی برای آن موضوع به ظاهر قدیمی، استنباط گردد. مثلاً دیروز خرید و فروش خون، حرام بود ولی امروز ممکن است فقیه به حلیت آن فتوی دهد، این تغییر در اثر آن است که در اثر پیشرفت پزشکی، خون، منفعت محلله عقلائیه پیدا کرده است. درباره آموزش و پرورش نیز چنین تحوّل اتفاق افتاده و نباید پنداشت که نقش امروز برخورداری از آن، همان نقش گذشته آن است، در زندگی دیروز بشر، فقدان سواد تحصیلات، هیچ مشکلی به وجود نمی آورد و کشاورز، صنعت کار، پیشه‌ور و اصناف دیگر، بدون آنکه خلایی در معیشت خود احساس کنند، می توانستند منهای آموزش و پرورش، از امکانات خوب و زندگی مناسبی برخوردار باشند. در آن شرایط، آموزش و پرورش یک فضیلت بودن ویژه نخبگان شمرده می شد، ولی در زندگی امروز بشر، حتی در پایین ترین سطح فعالیت اقتصادی و اجتماعی، نیازمند سواد و دانش است و کسی که از حداقل آموزش و پرورش برخوردار نباشد، در زندگی روزمره خود، دچار مشکل می شود. برای فهم آرای فقهای گذشته، نباید از این تحولات غافل بود.

فقهای گذشته در بحث حضانت، به نیازهای مختلف کودک از نظر تغذیه، بهداشت و پوشاک توجه کرده و تأمین آن را وظیفه ولی طفل دانسته اند، ولی در تعریف آنان از حضانت، نامی از تعلیم و آموزش وجود ندارد، مثلاً علامه حلی، حضانت را چنین تعریف می کند: «الحضانة عبارة عن حفظ الطفل و تعهد بغسله و غسل رأسه و ثیابه و فرقه و تطهیره من النجاسات و تدهینه و تکحیله و اضجاعه فی المهد و ربطه و تحیکه فی المهد لینام» (علامه حلی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۳۱۱).

در این تعریف به کوچک ترین نیازهای کودک از قبیل چرب کردن بدن او و سرمه کشیدن چشم وی، در حرکت دادن گهواره اش، تصریح شده است و نامی از تعلیم و آموزش برده نشده است. فقهای دیگری هم که مانند محقق سبزواری، این تعریف را گسترده تر کرده اند،^۱ هر چند از تعبیر کلی «مصلحت طفل» استفاده کرده اند که می تواند شامل آموزش وی نیز بشود؛ ولی در عین حال، والدین را به صورت خاص، متوجه به وظیفه تعلیمی و آموزش نکرده اند. براساس تلقی گذشته و در شرایطی که امکانات لازم برای تحصیل وجود نداشت، افرادی که در سنین کودکی به تحصیل نمی پرداختند، در آینده با

۱. هی ولایة علی الطفل والمجنون لفائدة تربیته و ما یتعلق بها من مصلحته (سبزواری، بی تا، ص ۱۹۳).

زندگی مخاطره‌آمیزی مواجه نمی‌شدند و برای اشتغال هم با مشکلی روبرو نبودند. در این افراد، احساس عقب‌افتادگی خود و تقصیر والدین وجود نداشت، ولی با نقش مؤثری که تحصیل علم در زندگی امروز پیدا کرده و شرط ضروری برای اشتغال و رسیدن به موقعیت‌های اجتماعی تلقی می‌شود؛ این احساس، کاملاً متفاوت و دگرگون شده است تا جایی که والدین حاضرند از تغذیه و پوشاک خانواده حتی در حد لازم، کم بگذارند و ضیق معشیت را تحمل کند، ولی با فراهم کردن امکانات آموزشی، زمینه رشد فرزند خویش را مهیا کنند. آیا فقیه می‌تواند این تغییرات فرهنگی و تحولات اجتماعی را نادیده گرفته و همچنان بر فتوای گذشتگان اصرار ورزد که آموزش و پرورش لزومی ندارد و مسئولیتی از این جهت برعهده والدین، یا دولت اسلامی نیست؟! خوشبختانه فقها در مباحث دیگر خود، معیارهایی را برای «وجوب تعلّم و فراگیری» مطرح کرده‌اند که براساس آنها می‌توان پاسخ فقهی بسیاری از این مسائل را دریافت کرد. آنها درباره «کسب دانش» چنین گفته‌اند:

۱. فراگیری برخی از علوم «واجب عینی» است و بر همه افراد فراگیری آنها لازم است؛ مانند: آگاهی از اصول اعتقادی، احکام و اخلاق، شهید ثانی می‌گوید: فراگیری این علوم باید قبل از بلوغ انجام شود، لذا بر سرپرست خانواده لازم است که فرزندان خود را با این معارف آشنا کنند.

۲. فراگیری علومی که مردم در «اقامه دین» بدان‌ها نیاز دارند؛ مانند: علوم قرآنی و حدیث، فراگیری این علوم «واجب کفایی» است.

۳. فراگیری علومی که افراد جامعه برای «تأمین معیشت» و گذران زندگی خویش بدان نیاز دارند؛ از قبیل: پزشکی و صنایع ضروری مانند خیاطی و پارچه‌بافی. فراگیری این علوم نیز «واجب کفایی» است (شهید ثانی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۲۸).

فقها از این قسم سوم به «واجبات نظامیه» تعبیر می‌کنند، اموری که در نظام اجتماعی انسان‌ها دخالت داشته و بی‌اعتنایی به آنها، زندگی اجتماعی بشر را با اختلال یا دشواری مواجه می‌سازد و بر این اساس، گاه آنچه که از جنبه فردی و شخصی، مستحب شمرده می‌شود، با توجه به ضرورت‌های جامعه، واجب می‌گردد؛ مثلاً

قضاوت، از یکسو استحباب ذاتی، و از سوی دیگر وجوب عَرَضی دارد (نجفی، ۱۳۶۳، ج ۴۰، ص ۴۰)، زیرا نظام اجتماعی بشر بر آن متوقف است (طباطبایی، ۱۴۲۲، ج ۱۵، ص ۶). فقها، درباره علوم نیز به وجوب عَرَضی برخی از آنها توجه داده‌اند (نراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹۴).

فقها در بحث‌های خود نشان داده‌اند که «واجبات»، اختصاص به «مصلح اخروی» نداشته و نباید آنها را به مسائل صرفاً مذهبی و دینی محدود و منحصر کرد؛ هرچند متأسفانه برای برخی از فقها این اشتباه رخ داده و گمان کرده‌اند که «اغراض دینی» فقط مسائل شرعی و تکالیفی که در کتاب و سنت است را دربرمی‌گیرد؛ درحالی‌که از نظر فقها، اغراض دینی دایره گسترده‌تر داشته و همه نیازهای زندگی فردی و اجتماعی بشر را شامل می‌شود؛ از این رو، علامه حلّی واجبات کفائیه را به «هر موضوعی که از نظر دین ارزش و اهمیت داشته و از نظر اسلام باید تحقیق یابد و فرد خاص برای انجام آن در نظر نگرفته‌اند» تعریف می‌کند:

«و هو کل مهم دینی یرید شرع حصوله و لا یقصد به عین من یتولاه»

البته علامه در ادامه به فعالیت‌های تولیدی و صنعت مورد نیاز جامعه مانند نساجی و معماری مثال می‌زند و با این مثال‌ها نشان می‌دهد که از نظر او «مهم دینی» به چه معنی است و شامل «حوائج دنیوی» نیز می‌شود.

«و من جملة الصناعات المهمة كالخیاطة و النساجه و النبا و اشباهها» (علامه حلّی،

۱۴۱۹، ج ۹، ص ۸).

و بر همین اساس است که شهید ثانی نیز هرچند واجبات کفائیه به «امور مهم دینی» تفسیر می‌کند، ولی با مثال‌های خود در زمینه انواع مختلف حرفه‌ها و صنایع مورد نیاز جامعه بشری، ما را به فهم درست «مهم دینی» کمک می‌کند: «و من فروض الكفایات القیام بالصناعات و الحرّف التي یتوقف علیها نظام النوع و ان كانت وضیعة» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۹).

از همین جاست که به اشتباه برخی از علما، آشکار می‌شود که «صنایع مورد نیاز» را به دلیل اینکه «مهم دینی» نیستند، از واجبات کفائیه خارج دانسته و از باب آنکه مقدمه

یک واجب دینی‌اند، لازم شمرده‌اند.^۱

این برداشت، علاوه بر آنکه به صراحت با مثال‌های فقها در تضاد است، از نظر مبنایی نیز مبتنی بر نوعی مرزبندی و تفکیک بین امور دینی و امور دنیوی است که با مبنای اسلامی ناسازگار است. این اشتباه به شکل دیگری برای عده‌ای از نویسندگان آموزش و پرورش اسلامی نیز رخ داده است که گمان برده‌اند دینی شدن آموزش و پرورش، یعنی آموزش و پرورش را به سوی دانش‌های «واجب» سوق دادن، و آموزش‌های واجب یعنی آموزش عقاید اسلامی، احکام اسلامی و اخلاق اسلامی، و فراتر از این معارف مسئولیتی بر عهده آموزش و پرورش نیست!

البته فقها «ملاک» وجوب یا استحباب علوم و دانش‌ها را با استنباط از ادله ارائه می‌کنند، ولی نباید از آنان انتظار داشت که «مصادیق» دانش واجب و آموزش لازم را هم تعیین کنند، زیرا این مصادیق، در واجبات کفائیه برحسب نیاز جوامع بشری، قابل تغییر بوده و چه بسا آنچه که دیروز مطرح نبوده است، امروز به عنوان یک مصداق واجب شناخته شود، بلکه این نیازها با توجه به توسعه دانش و نقش فنون مختلف توسط کارشناسان آموزش و پرورش مشخص می‌شود؛ از این‌رو، جای خرده‌گیری در برخی مثال‌هایی که فقهای گذشته به عنوان دانش‌های ساج (غیرمستحب و غیرواجب) ذکر کرده‌اند وجود دارد؛ مثلاً ملا احمد نراقی برای علوم مباح که واجب و مستحب نیست به ریاضیات، فلسفه و ادبیات مثال می‌زند.^۲ و همین مثال‌ها توسط سیدمحمدکاظم یزدی نیز به العروة الوثقی منتقل می‌گردد که مورد اعتراض حضرت امام خمینی قرار می‌گیرد (یزدی، ۱۳۲۰ق، ج ۴، ص ۱۰۵).

به هر حال دولت اسلامی موظف است که براساس درک صحیح از نیازهای جامعه

۱. «قد تقول ان الصناعات المهمة ليست من الواجب الكفائي و انما جاءت تبعاً لانها ترجع بالاخرة اليه كما ينبى عن ذلك تعريفهم له بأنه كل مهم دینی يتعلق غرض الشارع بحصوله حتى ولا يقصد عين من يتولاه». (عاملی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹۲).

۲. وما لايحب تعلمه ولا يتسحب كالرياضيات والفلسفه وكنير من الكلاميات والسر والعروض و الادبه لمن لايريد التفقه في الدين (نراقی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۵)

و با توجه به سرعت رو به شتاب در کاروان علم و فناوری و با آینده‌نگری برای تأمین همه نیازهای علمی جامعه اسلامی در جهت حفظ استقلال و عزت امت اسلامی، نسبت به واجبات نظامیه و از آن جمله آموزش و پرورش، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کند و همه امکانات خود را در جهت گسترش کمی و کیفی آن به کار گیرد.

ز) تعلیم و تربیت برای حکومت اسلامی هم «هدف» است و هم «وسیله»، وسیله بودن آموزش و پرورش از آن‌روست که دولت اسلامی، برای دستیابی به اهداف خود، نیازمند پرورش نیروهای خلاق و کارآمد در آموزش و پرورش است. دولت اسلامی نسبت به امنیت جامعه، رفاه مردم، توزیع عادلانه درآمدها، تأمین بهداشت عمومی و... مسئول است؛ «لا بد للناس من امیر برّ او فاجر يعمل فی أمرته المؤمن و یقاتل به العدو و تأمن به السبیل و یؤخذ به للضعیف من القوی» (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰).

همچنین حاکم اسلامی باید نشانه‌های دیانت را در جامعه رونق داده و زمینه را برای اصلاح مردم فراهم آورد:

اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسة فی سلطان و لا التماس لئی من فضول الحکام ولكن نرد المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک. (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳)

وظایف دولت اسلامی در این باره همان است که در مأموریت مالک اشتر از سوی امیرالمؤمنین (ع) اعلام شده است؛ گردآوری منابع مالی، نبرد در برابر دشمن، تلاش برای اصلاح مردم و آبادانی کشور: «جبایة خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها». (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

سرمایه‌گذاری دولت برای آموزش و پرورش و اهتمام به آن، از یکسو مصداق «استصلاح اهلها» است که در راستای صلاح مردم و زندگی شایسته آنهاست و از سوی دیگر «مقدمه» برای اهداف دیگر از قبیل آبادانی و توسعه کشور «عمارة بلادها» است؛ افزون بر آن، حضرت امیرالمؤمنین (ع) یکی از حقوق مردم در برابر حاکمان را به صراحت تعلیم و تربیت دانسته است:

فأما حقكم على فالنصيحة لكم و توفير فيئكم عليكم و تعليمكم كيلا تجهلوا و تأديبكم كيما تعلموا. (نهج البلاغه، خطبه ۳۴).

برخی از نویسندگان که وظیفه تربیتی دولت اسلامی را به «آموزش احکام، اخلاق و معارف» محدود دانسته و ابزار آن را «خطبه‌های خطیبان و امر به معروف و نهی از منکر» تلقی کرده است، برای نفی مسئولیت دولت در اداره آموزش و پرورش، چنین گفته است: «دولت اسلامی در زمان امام علی(ع) و پس از آن، مسئولیت تعلیم و تربیت رسمی و مؤسسات متصدی آموزش نسل نوحاسته را بر عهده نداشته است، با اینکه مسلم است که حکومت امام علی(ع)، وظایف تربیتی خود را انجام می‌داده است» (صادق‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۴۵).

در این نظریه، از یک سو در نصوص فراوانی که مسئولیت حکومت اسلامی را در زمینه تعلیم و تربیت بیان می‌کند، تأمل کافی صورت نگرفته است و از سوی دیگر به توسعه نقش دانش در زندگی انسان و ضرورت‌هایی که انسان امروز را به حضور جدی در کلاس و مدرسه فرا می‌خواند توجه کافی نشده است و لذا گمان رفته است که اگر امیرالمؤمنین(ع) به تأسیس مدرسه و استخدام معلم و تألیف کتاب درس و برنامه‌ریزی امور آموزش اقدام نکرده است، پس براساس همان الگو، امروز هم وظیفه‌ای متوجه اولیای امور نیست! به راستی اگر با این استدلال درباره دیگر مسئولیت‌های دولت در زمینه بهداشت، آب و برق، رسانه‌های گروهی، راه و ترابری، آموزش عالی و... نیز داوری شود، دولت اسلامی در دنیای امروز چه وظیفه‌ای دارد؟

دولت اسلامی، از یک طرف، آموزش و پرورش رسمی را به سوی هدف‌های عام آن هدایت می‌کند:

- پرورش تن و روان دانش‌آموزان با ایجاد مهارت‌های علمی و بهداشتی در آنها؛
 - آموزش مهارت‌های علمی، فنی و هنری به دانش‌آموزان؛
 - آشنا ساختن دانش‌آموزان با طرز تفکر درست و منطقی؛
 - آشنا کردن دانش‌آموزان با هویت ملی و میراث تاریخی خود (فرجاد، ۱۳۷۰، ص ۱۴).
- و از طرف دیگر هر نظام سیاسی «غایات ویژه» خود را در آموزش و پرورش

تعقیب می‌کند (کوی، ۱۳۷۵، ص ۵۸) و بر این اساس در نظام اسلامی نیز غایات آموزش و پرورش، برگرفته از همان غایاتی است که برای حیات فردی و جمعی انسان تعریف می‌شود؛ از این رو، آموزش و پرورش دولت اسلامی در جهت تربیت انسان‌هایی سازگار با آرمان‌های حکومت اسلامی تلاش می‌کند و حاکمیت قانون خدا بر زندگی انسان، مهم‌ترین آرمان اوست که در پرتوی آن، انسان‌ها به حقوق خود دست یافته و با عبودیت و بندگی خدا، به عالی‌ترین مراحل کمال نائل می‌شوند:

... و انما اردت القيام بحدودک والدواء لشرعک و وضع الدمور فی مواضعها و توفیر الحقوق علی اهلها و المضى علی منهاج نبیک و ارشاد الضال الی انوار هدايتک (مدنی، ۱۳۹۷، ص ۳۸).

از نظر امیرالمؤمنین علی (ع) برای آنکه دینداری در جامعه رشد کند، ابتدا باید رعایت حقوق اجتماعی در میان مردم و حاکمان رواج پیدا کند و در پرتو احترام یافتن این حقوق است که «سنت‌ها» و آموزه‌های دین، می‌تواند در جامعه استقرار یابد:

... فاذا ادت الرعيه الی الوالی حقه و ادی الوالی الیها حقهها، عز الحق بینهم و قامت منهاج الدین و اعتدلت معالم العدل و جرت علی اذلالها السنن (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

حکومت اسلامی برای رسیدن به این هدف، باید به آموزش این آموزه‌ها و ترویج این ارزش‌ها اقدام کند؛

علی الامام أن یعلم اهل ولايته حدود الاسلام و الايمان (آمدی، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۳۱۸).

بر این اساس در تعلیم و تربیت اسلامی، نه اختصاص به مسائل شرعی و تکالیف در برابر خالق دیده می‌شود و نه اختصاص به مسائل دنیوی و حقوق مادی انسان‌ها؛ از این رو، آموزش و پرورش اسلامی از دو منبع تغذیه می‌کند، یکی از منابع دینی که ریشه در «وحی الهی» دارد و دیگری از منابع بشری که ریشه در «تجربه و عقل انسانی» دارد. امیرالمؤمنین (ع) از مالک اشتر می‌خواهد که در مصر برای دستیابی به بهترین برنامه برای اصلاح امور، از اندیشه و آرای خردمندان و متفکران استفاده کرده و شیوه‌های گذشتگان را مورد تأمل قرار دهد تا به این وسیله دستیابی به طاعت الهی را میسر گرداند: «و اکثر مدارس العلماء و منافته الحکما فی تنبیت ما صلح علیه امر بلادک و اقامة ما

استقام به الناس من قبلک.... لأن السنن الصالحه هی السبیل الی طاعة الله» (نهج البلاغه، نامه ۵۳ و حرانی، ۱۳۵۵، ص ۱۲۶).

نتیجه‌گیری

۱. تعلیم و تربیت یک حق طبیعی برای همه افراد بشر است.
۲. دولت اسلامی موظف است شرایط برخورداری از این حق را برای عموم شهروندان فراهم آورد.
۳. با توسعه علم و دانش و با پیدایش فرصت‌های جدیدی که برای ارتقای علمی انسان‌ها فراهم آمده است، حق تعلیم و تربیت نیز گسترش یافته و نباید این حق را در قلمرو گذشته آن تعریف کرد.
۴. دولت اسلامی موظف است برای برخورداری شهروندان از زندگی بهتر، برای توسعه کمی و کیفی آموزش و پرورش سرمایه‌گذاری می‌کند.
۵. خانواده و دولت، هرچند مسئولیت مشترک در قبال تعلیم و تربیت کودکان و جوانان دارند، ولی این مسئولیت دارای دو قلمرو متفاوت است.
۶. دولت اسلامی به لحاظ «نیازهای جامعه» مسئولیت مستقیم در آموزش و پرورش دارد و به لحاظ تأمین حقوق افراد، مسئولیت غیرمستقیم و حمایتی دارد.
۷. دولت اسلامی در عین حال که باید از حق خانواده در تعلیم و تربیت فرزندان حمایت نموده و دفاع کند، موظف است با نظارت خود از بروز انحراف (اخلاقی و اختلال اجتماعی) جلوگیری کند.
۸. دولت اسلامی برای رفع تبعیض در برخورداری از آموزش و پرورش، مسئولیت دارد.
۹. اهداف دولت اسلامی در زمینه آموزش و پرورش، برگرفته از اهداف و آرمان‌های کلی دولت اسلامی است که رفاه مادی و ارتقای معنوی شهروندان را دربرمی‌گیرد.
۱۰. چون دولت اسلامی، متکفل واجبات نظامیه است، لذا سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در آموزش و پرورش بر عهده او بوده و عموم مردم در اجرا مشارکت دارند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

آقازاده، احمد (۱۳۷۹). آموزش و پرورش تطبیقی، تهران: سمت.

آمدی، عبدالواحد بن تمیمی (۱۳۷۳). غررالحکم و دررالكلم، شرح محمد خوانساری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

ابن ابی الحدید (۱۹۶۷). شرح نهج البلاغه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

اردبیلی، مقدس (۱۳۷۵). زیادةالبیان، قم: مؤتمر المقدس الردیلی.

امام خمینی، روح الله (۱۳۷۹). کتاب البیع، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

امیر هوشمند، فتح الله (۱۳۴۲). فلسفه آموزش و پرورش، تهران: سازمان تربیت معلم.

انصاری، قدرت الله (زیر نظر، ۱۴۲۸). موسوعة احکام الاطفال، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.

پورمقدس، علی (۱۳۵۶). آموزش و پرورش تطبیقی، اصفهان: مشعل اصفهان.

توما، ژان (۱۳۷۴). مسائل بزرگ آموزش و پرورش در جهان، ترجمه دکتر نصرت صفی نیا، تهران: صفی نیا.

حرانی، ابن شعبه (۱۳۵۵). تحف العقول، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

حلی، جمال الدین حسن (۱۴۱۰). نهایة الاحکام، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

حلی، جمال الدین حسن (۱۴۱۹). تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه ال البيت.

حلی، جمال الدین حسن (بی تا). تذکرة الفقهاء، تهران: المكتبة المرتضویه.

خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۶). صراط النجاة، قم: مكتبة فک.

دان هیل، جمس و میرآفتاب، محمود (۱۳۳۹). اصول آموزش و پرورش، تهران: عطائی.

رشیدرضا (بی تا). المنار، بیروت: دارالمعرفة.

سبزواری، محمدباقر (بی تا). کفایة الاحکام، اصفهان: مهدوی.

شهید ثانی، زین الدین (۱۴۰۵). منیة المرید، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

شهید ثانی، زین الدین (۱۴۱۳). مسالك الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.

- صادق‌زاده، علی‌رضا (۱۳۷۹). «جستاری در حدود مسئولیت تربیتی دولت اسلامی»، مجموعه مقالات همایش تربیت در سیره و کلام امام علی (ع)، تهران: نشر تربیت اسلامی.
- طباطبایی، سیدعلی (۱۴۲۲). *ریاض المسائل*، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۱ق). *المیزان*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- العاملی، الحر (بی‌تا)، *وسائل الشیعه*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- عاملی، سیدجواد (بی‌تا). *مفتاح الکرامه*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- علم‌الهدی، جمیله. *فلسفه تعلیم و تربیت*. منتشر نشده.
- فرجاد، محمدعلی (۱۳۷۰). *آموزش و پرورش تطبیقی*، تهران: رشد.
- کاستل، ای. بی (۱۳۶۴). *آموزش و پرورش کهن و نوین*، ترجمه مهین میلانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۸). *تعلیم و تربیت*، ترجمه غلامحسین شکوهی، تهران: دانشگاه تهران.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۵۰). *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کومبز، فیلیپ اچ. (۱۳۷۳). *بحران جهانی آموزش و پرورش*، ترجمه فریده آل‌آقا، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- کوی، لوتان (۱۳۷۵). *آموزش و پرورش تطبیقی*، ترجمه دکتر محمد یمنی دوزی سرخابی، تهران: سمت.
- لیسپت، سیمور مارتین (زیرنظر، ۱۳۸۳). *دائرة المعارف دموکراسی*، تهران: کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- مدنی، سید علیخان (۱۳۹۷). *الدرجات الرقیعه*، قم: بصیرتی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). *نظام حقوق زن در اسلام* (مجموعه آثار، ج ۱۹)، قم: صدرا.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۳). *جواهر الکلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نراقی، محمد مهدی (۱۴۱۷). *جامع السعادات*، قم: دارالتفسیر.
- نراقی، ملا احمد (بی‌تا). *مستند الشیعه*، تهران: المكتبة المرتضویه.
- یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۰). *العروة الوثقی*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.